

دو شاعر هم‌عصر:

## حافظ و حیدر شیرازی

سیدعلی میرافضلی

یافت نمی‌شود.<sup>۲</sup> وی شاعری گمنام از طبقه پیشه‌وران بوده که شعرش بخت رواج نداشته است. تا آنجا که بنده اطلاع دارم، جز در جنگ اسکندر میرزا که در سال ۸۱۴-۸۱۳ ق. فراهم آمده است، در هیچ مجموعه و منتخبات شعر از اشعار او چیزی نقل نشده است. در این جنگ، یک غزل از او که در دیوانش هم هست ذیل نام «مولانا

حیدر بقال» نقل شده است:

روز نوروز و می و مطرب و معشوق و بهار  
مستی و عشرت و آغوش و بر و بوس و کنار  
سمن و نسترن و یاسمن و سرو و چمن  
سوسن و برگ گل و جام می و روی نگار  
کام و آرام و نشاط و طرب و عیش و خوشی  
سرو و شمشاد و گل و سنبل و سیب و به و نار  
مستی نرگس و رنگ چمن و سایه بید  
غلغل بلبل و بوی گل و آواز هزار  
شیوه و ناز و عتاب صنم سیم‌اندام  
شاهد و شمع و شراب و بت شیرین‌گفتار  
باغ و صحرا و لب جوی و قد سرو سهی  
عنبر و عود و عبیر و سمن و مشک تنار  
چشم در شاهد و گل در بر و ساغر در دست  
گوش در مطرب و می در سر و لب بر لب یار  
یار در مجلس و مه در خور و حیدر با دوست  
باده در ساغر و جان در بر و دل با دلدار<sup>۳</sup>

با توجه به اینکه جنگ اسکندر میرزا حدود دو دهه با زمان حیات شاعر بیشتر فاصله ندارد، نسبت «بقال» که دنباله نام وی آمده است می‌تواند معتبر باشد. بنابراین، حیدر شیرازی را باید از گروه

حاشیه:

- ۱) دیوان حیدر شیرازی را نگارنده بازخوانی کرده است و انتشارات کازرونیه آن را در دست چاپ دارد.
- ۲) تنها اشاره‌ای که به نام حیدر شیرازی شده در کتاب تاریخ عصر حافظ (تهران، چاپ پنجم، ۱۳۶۹، ص ۳۷۵) است و دکتر قاسم غنی در پانویس کتاب نوشته است: «در بریتیش میوزیوم دیوان خطی هست به نام دیوان حیدر که از شعرای ملاح شاه یحیی بوده است در یزد و این شاعر اشعار هجایی درباره خواجهی کرمانی دارد». غنی اصل کتاب را ندیده بوده و اطلاعاتش برگرفته از فهرست ربو بوده است.
- ۳) جنگ اسکندر میرزا، دستنویس شماره Add.27261 موزه بریتانیا، به خط محمد حلوی و ناصر الکاتب، ۸۱۴-۸۱۳ ق، فیلم شماره ۲۴ کتابخانه دانشگاه تهران، برگ ۲۵۰ ب؛ دیوان حیدر شیرازی، برگ ۴۹ ر-۴۸ پ.

قرن هشتم هجری یکی از دوره‌های درخشان شعر فارسی بویژه در قالب غزل است. در این دوره شاعر بی رقیبی همچون حافظ و شاعران برجسته‌ای همچون اوحدی مراغه‌ای و خواجهی کرمانی و سلمان ساوجی و ناصر بخارایی و عماد فقیه کرمانی و عبید زاکانی و کمال خجندی ظهور کردند؛ و در کنار آنان از شاعران دیگری مثل جلال عضد یزدی و رکن‌الدین صاین و میر کرمانی و جهان ملک خاتون و جنید شیرازی و بهاء‌الدین ساوجی و روح عطار و رکن‌الدین ابهری هم می‌توان یاد کرد. یکی از شاعران فراموش شده و میانه‌حال قرن هشتم که احوال و آثارش از نگاه و قلم تذکره‌نویسان و تاریخ نگاران ادبیات دور مانده است حیدر بقال شیرازی است. وی در اوایل قرن هشتم در شیراز به دنیا آمده و سالها در یزد سکونت داشته و در مدح شاهان خاندان مظفر بویژه نصرت‌الدین یحیی شعر گفته و در اواخر این قرن احتمالاً در همان زادگاه خود از دنیا رفته است.

از اشعار حیدر شیرازی یک دیوان مختصر مشتمل بر غزلیات و قصاید او باقی مانده و به مونس الارواح موسوم است. این دستنویس که در حال حاضر نسخه منحصر به فرد دیوان این شاعر به حساب می‌آید، به شماره Or.28 در کتابخانه موزه بریتانیا نگهداری می‌شود و میکروفیلم آن به شماره ۱۴۹۲ در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران موجود است.

این دیوان را کاتب نسبتاً با سوادى به نام محمد نکساری در سال ۸۸۱ هجری برنوشته است. وی دستنویس را پس از کتابت بازخوانی کرده و کلمات جا افتاده را در محل خود کمی بالاتر از سطر اصلی و ابیات جا افتاده را در هامش صفحه افزوده است. وی همچنین اشعار حیدر شیرازی را مشکول کرده و دستنویسی کم غلط و خوشخوان پدید آورده است. دستنویس دیوان حیدر شیرازی جمعاً ۸۶ برگ دارد و در میانه و اول و آخر آن افتادگی به چشم نمی‌خورد. مجموع ابیات این دستنویس ۱۰۶۰ بیت است.<sup>۱</sup>

در مورد زندگی حیدر شیرازی جز آن مقدار اطلاع اندکی که از اشعار او به دست می‌آید، در هیچ کتاب ادبی و تذکره‌ای چیزی

می‌توان دانست که او در این ایام در شیراز نبوده و به احتمال بسیار بعد از مرگ شیخ ابواسحاق و شاید حتی پیش از آن در یزد اقامت داشته است.

بیشترین اشارات تاریخی در دیوان حیدر شیرازی مربوط به مدایحی است که او به مناسبت‌های مختلف در ستایش نصرت‌الدین یحیی (۷۹۵-۷۴۴ ق) سروده است. نصرت‌الدین یحیی از حدود سال ۷۶۴ بنا به توافقی که با عموی خود شاه شجاع کرده بود به حکومت یزد رسید و تقریباً تا پایان عمر خود در سال ۷۹۵ که به امر تیمور به قتل آمد در یزد حکومت داشت. وی مردی دوروی و سست پیمان و ناخن خشک بود و شاعران با او میانه خوبی نداشتند. در غزل‌های حافظ نام او دیده می‌شود. حافظ در عمرش فقط یک بار به یزد مسافرت کرد و آنجا را خوش نیافت و از این شهر به عنوان «زندان سکندر» یاد کرده است و ظاهراً عنایتی که از شاه یحیی امید داشت نصیب او نشد.<sup>۶</sup>

شاید بتوان گفت در میان شعرای قرن هشتم بیشترین و مهم‌ترین مدایح را در حق نصرت‌الدین یحیی در دیوان حیدر شیرازی می‌توان دید و به احتمال بسیار وی اغلب سال‌های عمرش را در نیمه دوم قرن هشتم در شهر یزد ساکن بوده و به نصرت‌الدین یحیی اختصاص داشته است. از جمله این اشعار، قصیده‌ای است که به دامادی شاه یحیی اشاره دارد:

خسرو خاور چو پنهان شد ز شاه زنگبار  
پادشاه شام شد بر توسن گردون سوار<sup>۷</sup>

در این قصیده شاعر وصفی در مورد مجلس عروسی شاه یحیی پرداخته است که بدون شک مربوط به وقایع سال ۷۶۷ هجری است. در این سال، شاه یحیی جمعی را به خواستگاری دختر عموی خود سلطان پادشاه به کرمان فرستاد و شاه شجاع که در آن ایام در موضع ضعف بود و حکومت شیراز را از کف داده بود، تن به این خواسته داد و دخترش را به عقد یحیی درآورد و به یزد فرستاد.<sup>۸</sup> در همین قصیده، شاعر از جنگی که در سال ۷۵۸-۹ ق بین مبارزالدین محمد (۷۶۵-۷۱۸ ق) و اخی جوق در دشت میانه روی داد<sup>۹</sup> یاد کرده است:

حاشیه:

(۴) دیوان حیدر شیرازی، برگ ۲۵

(۵) همان، برگ ۷۹-۷۸ پ

(۶) رک. حافظ شیرین سخن. محمد معین، تهران، ۱۳۶۹، ج ۲، ص ۱۵۲-۱۵۳

(۷) دیوان حیدر شیرازی، برگ ۲۹-۲۵

(۸) تاریخ آل مظفر، محمود کتبی، به اهتمام عبدالحسین نوایی، تهران، چاپ دوم، ۱۳۶۴، ص ۹۴

(۹) همان، ص ۷۸-۷۶؛ تاریخ عصر حافظ، ص ۱۵۵-۱۵۲

پیشه‌وران باذوق شیراز دانست که در دربار حکام قرن هشتم هجری در یزد و شیراز رفت و آمد داشته است. در دیوان حیدر شیرازی شعری که اشاره به شغل و زندگی او داشته باشد نیست، ولی در آن اشارات تاریخی متعددی هست که همگی آنها مربوط به مدایحی است که در ستایش سلاطین زمانه خود سروده است. قدیم‌ترین اشاره تاریخی که در دیوان حیدر شیرازی موجود است، مرثیه‌ای است که در مرگ سلطان ابوسعید سروده است. این مرثیه، غزل کوتاهی است با مطلع:

باز از این واقعه ما را دل و جان می‌سوزد

نه دل ما که دل خلق جهان می‌سوزد<sup>۴</sup>

ابوسعید یکی از آخرین شاهان سلسله ایلخانی بود و به سال ۷۲۶ ق. در تبریز درگذشت. احتمالاً در این تاریخ حیدر در تبریز به سر می‌برده است. در این دوران تبریز مرکز فرهنگی ایران محسوب می‌شد و شاعران از شهرهای مختلف ایران به هوای کسب شهرت و ثروت راهی این دیار می‌شدند.

دومین اشاره تاریخی در دیوان حیدر شیرازی غزلی است که شاعر در حضور شیخ ابواسحاق شیرازی (متوفی ۷۵۷ ق) با الفاظی ناشایست در قدح خواجهی کرمانی سروده است:

خواجوی دُزد کابلی از شهر کرمان می‌رسد

موری است او در شاعری، نزد سلیمان می‌رسد

معنی مبر ای بوالهوس! شاعر نددد شعر کس

معنی بکر شاعران از عالم جان می‌رسد

دزدی مکن ای خُرده‌دان کالا ز دزدان کن نهان

کز بهر دزدی این زمان سردار دزدان می‌رسد

در شاعری رویین تنم، قلب دلیران بشکنم

تا گسردن دزدان ز نم فرمان سلطان می‌رسد

ای صفر صاحب قران، ای پادشاه انس و جان

در شهر شیراز این زمان جاسوس کرمان می‌رسد<sup>۵</sup>

خواجوی کرمانی مثنوی کمال‌نامه‌اش را که در سال ۷۴۴

هجری سروده به شیخ ابواسحاق تقدیم کرده است. احتمال دارد واقعه‌ای که حیدر بدان اشاره می‌کند مربوط به همین ایام باشد.

بعد از مرگ ابواسحاق، شیراز به مدت ۳۰ سال تحت حکومت

امیر مبارزالدین و پسرش شاه شجاع بود (از ۷۵۵ تا ۷۸۶ ق). در

دیوان حیدر شیرازی هیچ شعری در ستایش این دو امیر موجود

نیست. فقط یکجا که در مدح نصرت‌الدین یحیی سخن گفته،

به مناسبت از مبارزالدین محمد جدّ او هم یاد کرده است. به قرینه

حدس زد که وی پیش از مرگ نصرت‌الدین یحیی (۷۹۵ق) یا در همان ایام در گذشته است. چرا که به وقایع پس از این دوران در دیوان او اشاره‌ای نیست. همچنین، بین اولین واقعه تاریخی مورد اشاره در دیوان او و آخرینشان، حدود ۶۰ سال فاصله است و اگر تصور کنیم که وی در زمان مرگ سلطان ابوسعید (۷۳۶ق) حداقل در سن بیست سالگی بوده، می‌توان گفت حیدر شیرازی عمر بلندی در حدود ۸۰ سال داشته است.

آنچه گذشت روزگار بر سر اشعار حیدر شیرازی آورده و باعث عدم رواج و شهرت آنها شده است. اگر چه کمی سختگیرانه و بی‌رحمانه بوده است. کمابیش جایگاه او را در شعر فارسی و حتی در میان شاعران قرن هشتم هجری نشان می‌دهد.

از اشعار حیدر آنچه باقی مانده، نیمی به قصاید او اختصاص دارد و نیم دیگر به غزلیات او. همان‌طور که دکتر صفا گفته، شعر این دوره جنبه نیرومند درباری خود را از دست داده و بازار مدیحه‌سرایی که عمدتاً در قصیده تجلی می‌یابد از رونق افتاده است.<sup>۱۲</sup> بهترین شاعر قصیده‌گوی این دوره سلمان ساوجی است که در قیاس با قصیده‌پردازان بزرگ تاریخ ادب فارسی شاعری متوسط به‌شمار می‌آید. در این میان از قصاید شاعر میانه‌حالی چون حیدر شیرازی انتظار زیادی نباید داشت. در قصاید او نه طرح و طور تازه‌ای می‌توان سراغ کرد و نه استحکام و استواری که در کلام شاعران قدیم وجود دارد. شعر حیدر بخصوص در قالب قصیده دچار فقر شدید واژگانی است و مدار بسته ذهن و زبان او و دایره محدود لغات شعر او باعث شده که اغلب قصایدش تکراری و ملال آور به نظر آید.

توفیق حیدر شیرازی بیشتر در غزلهای اوست. البته در غزلهایش هم می‌توان نمونه‌های متعددی از ضعف تألیف و سستی عبارات و حشو و تکرار دید؛ با این حال، چند نمونه از غزلهای موفق سبک عراقی در دیوان او یافت می‌شود:

عمری است که در عشق تو بی صبر و قرارم  
آشفتنگی از شکن زلف تو دارم

\*  
تا دست دلم دامن دلدار گرفته‌ست

جا در نظر یار وفادار گرفته‌ست

\*

حاشیه:

- (۱۰) در مورد احوال جانشینان شاه شجاع و سرنوشت آنها، رک. تاریخ عصر حافظ، ص ۴۰۹-۳۱۶
- (۱۱) دیوان حیدر شیرازی، برگ ۲۵-۲۲ پ
- (۱۲) تاریخ ادبیات در ایران، ذبیح‌الله صفا، چاپ هشتم، ۱۳۷۰، ج ۳، بخش اول، ص ۳۱۸

ملک یزد از دولتت همچون بهشت آراستند  
و اندرو شادی‌کنانند از صفار و از کبار  
در بر سلطان محمد پهلوان شرق و غرب  
بر در تبریز بشکستی اخی در کارزار  
چون چنین نام‌آوری کردی به هنگام نبرد  
سنجق نام‌آوری دادت خدیو نامدار  
تا به سلطانی نشینی بر سر تخت پدر  
آمدی و یزد بگرفتی به عزم استوار

در این قصیده، حیدر به سوابق و مراتب ارادت خود به شاه یحیی اشاره کرده و می‌گوید که تا کنون دو دفتر در مدح او پرداخته است:

من به القاب همایونت دو دفتر ساختم

تا به اقبال بماند در زمانه یادگار

شاه شجاع در سال ۷۸۶ در شیراز مُرد و پیش از مرگ، قلمرو حکومتش را بین طایفه مظفری تقسیم کرد؛ حکومت شیراز به پسرش سلطان زین‌العابدین رسید و کرمان به برادرش سلطان احمد و اصفهان به دیگر برادرش سلطان بایزید. و یزد و شوشتر هم در دست دو برادر زاده‌اش سلطان یحیی و سلطان منصور باقی ماند. این طایفه پراکنده، پیوسته بر سر حکومت با هم در ستیز بودند تا اینکه در سال ۷۸۹ هجری امیر تیمور گورکانی پس از تصرف اصفهان رو به جانب شیراز نهاد و آنجا را نیز بگرفت. سلطان زین‌العابدین به شوشتر گریخت. در شیراز سلطان یحیی و جمعی دیگر از امرای آل مظفر به تیمور اظهار ارادت و موذت کردند. دو ماه بعد، تیمور برای فرو نشاندن فتنه سمرقند عزم ماوراءالنهر کرد و شیراز را به سلطان یحیی سپرد. شاه منصور چون این خبر شنید، قصد تصرف شیراز کرد. مردم شیراز که از شاه یحیی دل خوشی نداشتند، با شاه منصور همدست شدند و شاه یحیی پس از شش ماه حکومت به‌ناچار از پیش برادر به اصفهان بگریخت و از آنجا به یزد رفت.<sup>۱۰</sup> این واقعه مربوط به سال ۷۹۰ هجری است. در دیوان حیدر شیرازی ترجیع بندی در مدح نصرت‌الدین یحیی وجود دارد که در آن شاعر از او به عنوان «سلطان شیراز» یاد کرده است.<sup>۱۱</sup> به احتمال بسیار در دوران شش ماهه حکومت شاه یحیی بر شیراز، حیدر شیرازی هم همراه او بوده است و ترجیع بند مذکور را همانجا در مدح او سروده است.

با توجه به قراین موجود در دیوان حیدر شیرازی می‌توان

ساقی بده آن باده که هنگام بهارست  
صحن چمن از سنبل و گل چون رخ یارست<sup>۱۳</sup>

در غزل‌های حیدر ویژگی‌های زبانی غزل‌های سبک عراقی مشهود است. این تشابهات زبانی که در هر دوره در کلام شاعرانی که به سبکی واحد شعر می‌گویند به چشم می‌خورد، باعث شده که تعدادی زیادی از تعبیرات و اصطلاحات و تشبیهات و استعارات مشترک در کلام شاعران این دوره راه یابد و زبان شعری و آرایه‌های کلامی و حتی ساخت و قالب شعرهای آنان را کمابیش به هم نزدیک کند. از این رو، در دیوان حیدر شیرازی جای جای می‌توان مشابیهایی با اشعار سه تن از شاعران معروف سبک عراقی، یعنی سعدی و خواجه و حافظ، که متعلق به سه نسل متفاوت هستند پیدا کرد. این مشابیهها میان شعرهای حیدر و حافظ بسیار چشمگیر است.

حیدر شیرازی با شاعر همشهری خود حافظ همدوران بوده است و هر دو در ربع اول قرن هشتم به دنیا آمده‌اند و تا دهه آخر این قرن عمر کرده‌اند. احتمال بسیار دارد که در سالهای میانی قرن هشتم که حیدر در شیراز اقامت داشته و به دربار شیخ ابواسحاق رفت و آمد می‌کرده است، او را با حافظ که در آن زمان شاعر شیری بود ملاقات افتاده باشد و با هم گفتگو و مشاعره کرده باشند. در آن ایام هم که حیدر در یزد اقامت داشته و مداح نصرت‌الدین یحیی بوده است، حافظ سفری به یزد کرده و چند غزل در مدح این امیر پرداخته است. در دیوان حیدر شیرازی دو غزل از غزل‌هایی که به اسم حافظ شهرت دارد بی هیچ تغییری (جز در تخلص) دیده می‌شود.

دیوان حافظ پس از مرگ او به دست دوستانش گرد آمده است و گردآورندگان غفلتاً بعضی از اشعار معروف شاعران این دوره را که به سخن حافظ شباهتی داشته است در دیوان او گنجانده‌اند. نخستین کس از جامعان دیوان حافظ یکی از شاگردان و ارادتمندان او به نام محمد گلندام بوده است که پس از مرگ استاد و مراد خود در سال ۷۹۲ هجری، به «ترغیب عزیزان با صفا و تحریض دوستان با وفا» یادداشتهای او را گرد آورد و دیوانی ترتیب داد. وی در مقدمه‌ای که بر این مجموعه نوشته یادآور شده که حافظ را در زمان حیات پروای آنکه غزل‌هایش را گرد آورد نبوده و خواهش دوستان را در این باب به تأخیر می‌افکنده است تا اینکه «در تاریخ سنه اثنی و تسعین و سبعمائه ودیعت حیات به موکلان قضا و قدر سپرد». <sup>۱۴</sup> دیگر، در سال ۹۰۷ هجری به فرمان

فریدون حسین میرزا شاهزاده تیموری «جمعی کثیر از فضلی انیس و ندمای جلیس» به جمع و تصحیح دیوان حافظ مبادرت می‌نمایند و حدود ۵۰۰ مجموعه و دیوان از اشعار گرد می‌آورند و با هم مقابله می‌کنند. <sup>۱۵</sup> در این اهتمامی که مشتاقان حافظ به کار بسته‌اند طبیعی است که بعضی اشعار دیگران نیز به سهو و خطا در دیوان حافظ ره یافته باشد. چنانکه در دیوان فراهم آورده ادبای محفل فریدون میرزا غزل‌هایی به اسم حافظ نقل شده که نه به شیوه گفتار او مانده است و نه در دستنویسهای کهن روایت شده است. گاه حتی در دستنویسهای کهن دیوان حافظ نیز غزل‌هایی آمده است که در دستنویسهای کهن دیوان شاعران دیگر هم دیده می‌شود. از این قبیل است غزلی با مطلع:

هرگز نقش تو از لوح دل و جان نرود  
هرگز از یاد من آن سرو خرامان نرود

که با تفاوت‌های جزئی در دیوان ناصر بخارایی دیده می‌شود. و غزلی با مطلع:

برو به کار خود ای واعظ این چه فریادست  
مرا فتاده دل از کف ترا چه افتاده‌ست

که هم در دیوان سلمان ساوجی آمده است و هم در مثنوی جمشید و خورشید او. <sup>۱۶</sup>

همان طور که گفته شد دو غزل از غزل‌های حیدر در دیوان حافظ هم وارد شده است. نخست، غزل نه بی‌تی زیر است:

ز گریه مردم چشم نشسته در خون است  
ببین که در طلبت حال مردمان چون است  
به یاد لعل تو، بی چشم مست می‌گونت  
ز جام غم می‌لعلی که می‌خورم خون است  
ز مشرق سر کوی، آفتاب طلعت تو  
اگر طلوع کند طالعم همایون است  
حکایت لب شیرین کلام فرهادست  
شکنج طرّه لیلی مقام مجنون است  
دلم بچو که قدت همچو سرو دلجوی است  
سخن بگو که کلامت لطیف و موزون است

حاشیه:

- ۱۳) دیوان حیدر شیرازی. برگ ۵۴، ۵۸، ۶۱، ۶۰-۶۱ پ  
۱۴) دیوان حافظ شیرازی. به اهتمام محمد قزوینی و قاسم غنی، تهران، زوار، ۱۳۶۹، ۱۷۱-۱۶۹.  
۱۵) دیوان حافظ: لسان الغیب. به اهتمام احمد مجاهد، تهران، ۱۳۷۹، ص ۴۴  
۱۶) دیوان حافظ. به تصحیح پرویز ناتل خانلری، چاپ دوم، ۱۳۶۲، ص ۱۱۴۲. گفتنی است تمامی نقل قول‌های ما از دیوان حافظ، متکی به همین متن است.

پای دل مجنون و خم طرّه لیلی  
رخساره محمود و کف پای ایازست  
و شبیه آن را در یکی دیگر از غزلهای حیدر هم می توان یافت:

زین سپس دیده رامین و غبار در ویس  
زین سپس چهره محمود و کف پای ایاز<sup>۱۹</sup>  
هچنین مطلع غزل نخست با این بیت حیدر مشابهت دارد:  
ز گریه مردم دریانشین دیده من  
به حسرت گهری در میان غرقاب است<sup>۲۰</sup>  
و این بیت غزل دوم:

بر دوختهام دیده چو باز از همه عالم  
تا دیده من بر رخ زیبای تو بازست  
که با این بیت از غزل دیگر حیدر تشابه دارد:  
تا همچو باز دیده فرو دوختم ز غیر  
جز بر رخ تو می نکم هر دو دیده باز<sup>۲۱</sup>  
و این بیت هم:

در کعبه کوی تو هر آن کس که بیاید  
از قبله ابروی تو در عین نمازست  
مشابه بیتی دیگر از غزلهای حیدر است:

در کعبه کویت اگر روزی درآیم در نماز  
که قبله از رویت کنم که ز ابرویت محراب را<sup>۲۲</sup>  
همه این مشابهنها به اضافه این اصل که در اشعار سرگردان و  
متنازع فیه معمولاً اشعار شاعران گمنام است که به شاعران معروف  
نسبت می یابد، ما را بر آن می دارد که جانب حیدر را در این دعوی  
(البته دعوی بازخوانان سُخ خطی نه دعوی خود شاعران) قویتر  
بدانیم.

در کلام حافظ و حیدر شباهتهای زیادی می توان دید؛ چه از  
نظر ویژگیهای زبانی، چه از نظر فرم یعنی وزن و ردیف و قافیه، و  
چه از لحاظ مضمون و محتوا. به گمان من با توجه به اینکه در  
همان دوره هم شعر حافظ شهرتش بیش از حیدر بوده و در افواه  
عام و خاص جاری، این احتمال هست که حیدر از حافظ تأثیر  
پذیرفته باشد. نمونه هایی از این تشابهات را در زیر می آوریم:

حاشیه:

- (۱۷) دیوان حیدر شیرازی. برگ ۶۷-۶۶پ؛ دیوان حافظ. ص ۱۲۶.  
(۱۸) دیوان حیدر شیرازی. برگ ۵۳؛ دیوان حافظ. ص ۹۸  
(۱۹) همان. برگ ۵۰ پ  
(۲۰) همان. برگ ۶۵ پ  
(۲۱) همان. برگ ۷۷ ر  
(۲۲) همان. ۸۱ ر

ز دور باده به جان راحتی رسان ساقی!  
که رنج خاطر از جور دور گردون است  
از آن نفس که ز چنگم برفت رود عزیز  
کنار دیده من همچو رود جیحون است  
چگونه شاد شود اندرون غمگینم  
به اختیار که از اختیار بیرون است  
ز بیخودی طلب یار می کند حیدر  
چو مفلسی که طلبکار گنج قارون است<sup>۱۷</sup>

تقریباً اغلب نسخه های معتبر دیوان حافظ این غزل را به همان  
ضبط و ترتیب دارند که در دیوان حیدر شیرازی است. غزل دوم  
نیز غزلی است نه بیتی:

المثله لاله که در می کده بازست  
زان رو که مرا بر در او روی نیازست  
خما همه در جوش و خروشدن ز مستی  
و آن می که در آنجاست حقیقت نه مجازست  
از وی همه مستی و غرورست و تکبر  
وز ما همه بیچارگی و عجز و نیازست  
رازی که بر خلق نگفتیم و نگوییم  
با دوست بگویم که او محرم رازست  
شرح شکن زلف خم اندر خم جانان  
کوته نتوان کرد که آن قصه درازست  
پای [بار] دل مجنون و خم طرّه لیلی  
رخساره محمود و کف پای ایازست  
بر دوختهام دیده چو باز از همه عالم  
تا دیده من بر رخ زیبای تو بازست  
در کعبه کوی تو هر آن کس که در آمد  
از قبله ابروی تو در عین نمازست  
ای مجلسیان! سوز دل حیدر مسکین  
از شمع پرسید که در سوز و گدازست<sup>۱۸</sup>

اجماعی که در مورد غزل نخست وجود دارد در مورد غزل دوم  
صادق نیست و از منابع مورد استفاده خانلری فقط در سه نسخه  
این غزل درج شده و ترتیب ابیات و ضبط عبارات آن تقریباً بی  
هیچ اختلافی همان است که در دیوان حیدر شیرازی دیده می شود.  
در این دو غزل دو بیت هست که شباهتهای زیادی با هم دارند:

حکایت لب شیرین کلام فرهادست  
شکنج طرّه لیلی مقام مجنون است

\*

حافظ:

کوکب بخت مرا هیچ منجم نشناخت  
یارب از مادر گیتی به چه طالع زادم

حیدر (برگ ۵۹ پ):

ای دل، به جهان معتکف کوی فلان باش  
در بندگی حضرت او بسته میان باش  
حافظ (ص ۵۵۰):

باز آی و دل تنگ مرا مونس جان باش  
وین سوخته را محرم اسرار نهران باش  
در غزل حیدر آمده است:

از لعل خودم باده بده گو رمضان باش  
و حافظ گوید:

ما را دوسه ساغر بده و گو رمضان باش  
حیدر (برگ ۶۶ ر):

وجود خاکی من گرچه می دهی بر باد  
هزار جان عزیزم فدای جان تو باد  
حافظ (ص ۲۱۰):

شراب و عیش نهران چیست؟ کار بی بنیاد  
زدیم بر صف رندان و هرچه بادا باد!

و در این غزل حیدر گوید:

خوشا نگار گل اندام و باغ نوروزی  
خوشا هوای مصلّاً و آب رکناباد

و حافظ گوید:

نمی دهند اجازت مرا به سیر و سفر  
نسیم باد مصلّاً و آب رکناباد

حیدر (برگ ۶۹ ر):

عروس گل چو به طرف چمن در آمد باز  
ز عشق بلبل شوریده برکشید آواز  
حافظ (ص ۵۲۲):

هزار شکر که دیدم به کام خویش باز  
ز روی صدق و صفا گشته با دلم دمساز  
ایضاً (ص ۵۲۴):

منم که دیده به دیدار دوست کردم باز  
چه شکر گویمت ای کارساز بنده نواز

حیدر (برگ ۳۵ پ):

مطرب بز نوایی، ساقی بده شرابی  
از تشنگی بمردم بر آتشم زن آبی

حافظ (ص ۸۶۴):

مخمور جام عشقم، ساقی بده شرابی  
پُر کن قدح که بی می مجلس ندارد آبی

در غزل حافظ بیتی است که مصراع دوم آن به عینه در مطلع غزل  
حیدر تکرار شده است:

وصف رخ چو ماهش در پرده راست ناید  
مطرب بز نوایی، ساقی بده شرابی

حیدر (برگ ۴۵ پ):

پرتو روی تو از روی صفا می بینم  
مردم چشم تو در عین حیا می بینم

حافظ (ص ۷۱۴):

در خرابات مغان نور خدا می بینم  
این عجب بین که چه نوری ز کجا می بینم

حیدر (برگ ۴۷ ر):

آب کز دیده روان شد ببرد بنیادم  
آتش عشق تو چون خاک دهد بر بادم

ایضاً (برگ ۴۸ ر):

تا دل خسته به دست سر زلفت دادم  
کمر بندگی ات بسته ام و آزادم

حافظ (ص ۶۳۴):

زلف بر باد مده تا ندهی بر بادم  
ناز بنیاد منه تا نسیری بنیادم

ایضاً (ص ۶۳۶):

فاش می گویم و از گفته خود دلشادم  
بنده عشقم و از هر دو جهان آزادم

بیت مقطع غزل دوم حیدر با یکی از ابیات غزل دوم حافظ مانده  
است:

حیدر:

طالع از مه روی تو چو حیدر نبود  
تا من از مادر فطرت به چه طالع زادم



حیدر (برگ ۷۳):

دلَم ز خَطَّة شیراز و قیوم او شادست  
که به ز خَطَّة مصر و دمشق و بغدادست

حافظ (ص ۹۰):

بیا که قصر آمل سخت سست بنیادست  
بیار باده که بنیاد عمر بر بادست

حیدر (برگ ۶۱ پ):

به طره طیره مشکى، به چهره غیرت ماه  
که ای چه ای چه کسی؟ لا اله الا الله

حافظ (ص ۸۲۳):

خنک نسیم مُعْتَبِر شمامه دلخواه  
که در هوای تو برخاست بامداد پگاه

حیدر (برگ ۷۶ پ):

ساقی بیار باده و مطرب بساز ساز  
تا برگ عیش را بود از نغمه تو ساز

حافظ (ص ۵۲۶):

ای سرو ناز حُسن که خوش می روی به ناز  
عشاق را به ناز تو هر لحظه صد نیاز

حیدر (برگ ۸۲ ر):

ساقی بیا و جام طرب پُر شراب کن  
بیدار باش و دیده غفلت به خواب کن

حافظ (ص ۷۹۲):

صبح است ساقیا قدحی پُر شراب کن  
دور فلک درنگ ندارد شتاب کن

ایضاً (ص ۷۹۰):

گلبرگ را ز سنبل مشکین نقاب کن  
یعنی که رخ پیوش و جهانی خراب کن

در غزل حیدر آمده است:

معشوق و جام می به دعا می کنم طلب  
یارب! دعای من به کرم مستجاب کن

و در غزل حافظ:

حافظ وصال می طلبد از ره دعا  
یارب! دعای خسته دلان مستجاب کن

در اصفهان حسین و ارباب عشاق در نوروز  
دل حیدر چنانچه در کعبه خود وجه حسن داری  
والله اعلم بالصواب

عبدالله بن محمد حیدر الشیرازی نام این کتاب را در روز  
فروغ تجلی در کعبه عالی البیت فی شهر مدینه المنوره  
مجددین محمد بن عبدالملک زیدی در شهر اصفهان  
فصل اول در بیان فضیلت شهر مدینه المنوره

الاهی باد نوروزی که بوزن نام من داری  
نمرد شام و خورد دام و شب بام و شبی نام  
شکر در کام و می در جام کل در پی هر هنر داری  
شکر شیرین تو رنگین کهر پروین نظر جان منی  
سپی بر چمی خطا در چمی حبش که ختی دارک  
شب جان رخ جانان در و موجان حیات جان  
خطا رخیا کل در خطا ز بهار و سترن داری  
شکر می نوش کل در جو شکر و لطمه شکر من موش  
روان در نوش و زرد کوشک هر در در هنر داری  
بیانست کس نمی بیند کله گوش جرمی بندک  
دهانت هست ناپید ارجا جای سخن داری  
جو در کلوزار رخسارت بخار خط محقق شد  
بر بجان سخن کن خنجر که سنبل بر سمس داری

در صفا

حیدر (برگ ۱۸ پ):

هر کسی را در جهان باشد تمنّایی ز حق  
حیدر از حق در جهان هم حق تمنّا می‌کند

حافظ (ص ۹۸۰):

فراق و وصل چه باشد رضای دوست طلب  
که حیف باشد ازو غیر او تمنّایی

حیدر (برگ ۶۶ ر):

هزار جان عزیزم فدای جان تو باد<sup>۲۳</sup>

حافظ (ص ۸۵۰):

هزار جان گرامی فدای جانانه

حیدر (برگ ۷۰ ر):

مگس به منزل سیمرغ می‌کند پرواز

حافظ (ص ۸۹۶):

ای مگس حضرت سیمرغ نه جولانگه تست

حیدر (برگ ۳۳ پ):

ندهندش به همه ملک جهان یک سرموی

حافظ (ص ۱۳۸):

به عالمی نفروشیم مویی از سر دوست

در پایان، نکته‌ای که یادآوری آن ضروری است این است که به‌صرف تشابه وزن و ردیف و قافیۀ دو غزل نمی‌توان حکم به تأییرپذیری یکی از دیگری داد. بخصوص در مورد شاعرانی که هم‌دوره‌اند و سبک و سیاق شعری آنها به هم نزدیک، بخشی از این تشابهات ناگزیر و ناخواسته روی می‌دهد. به هر حال، صدور حکم قطعی در این باب نه ممکن است و نه جایز. ولی چنین مقایسه‌هایی ما را در شناخت بهتر شعر این دوره یاری می‌رساند.

حاشیه:

۲۳) این مصراع به‌عینه در یکی از غزلهای سلمان ساوجی (کلید، به تصحیح عباسعلی وفايي، تهران، ۱۳۷۶، ص ۲۷۱) آمده است: مرا تو جان عزیز و جان دوست عزیز

هزار جان عزیزم فدای جان تو باد

همچنین در یکی از غزلهای جهان ملک خاتون (دیوان، به‌کوشش پوراندخت کاشانی - کامل احمدنژاد، تهران، ۱۳۷۴، ص ۱۴۸) که از شعرای سده هشتم است، این مصراع دیده می‌شود:

اگر به کلبۀ احزان ما دهی تشریف

هزار جان عزیزم فدای جان تو باد

علاوه بر این موارد، مشابهتهای دیگری را نیز در اشعار این دو شاعر می‌توان یافت که به مهمترین آنها اشاره می‌شود:

حیدر (برگ ۴۲ ر):

عالم پیر دگر زندگی از سر گیرد

حافظ (ص ۳۳۶):

عالم پیر دگر باره جوان خواهد شد

حیدر (برگ ۴۶ ر):

چون صبا بی سر و پا می‌روم و سودایی

تا سر زلف تو در دست صبا می‌بینم

حافظ (ص ۹۲):

تا سر زلف تو در دست نسیم افتاده‌ست

دل سودا زده از غصه دو نیم افتاده‌ست

حیدر (برگ ۵۱ پ):

جانم از آتش آن لعل شکر بار بسوخت

دل چو پروانه بر شمع رخ یار بسوخت

حافظ (ص ۵۲):

تنم از واسطۀ دوری دلبر بگداخت

جانم از آتش مهر رخ جانانه بسوخت

حیدر (برگ ۶۵ ر):

به یوسف نکنم نسبت ای عزیز که تو

هزار یوسف اندر چه زرخندان است

حافظ (ص ۷۴):

بین که سبب زرخندان تو چه می‌گوید:

هزار یوسف مصری فتاده در چه ماست

حیدر (برگ ۶۶ ر):

سرش به سرکشی و سلطنت فرو ناید

حافظ (ص ۶۸):

سرم به دینی و عقبی فرو نمی‌آید

حیدر (برگ ۳۷ پ):

دل ز دستم می‌رود دلدار من باز آورید

حافظ (ص ۲۶):

دل می‌رود ز دستم صاحب‌دلان خدا را